

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال هفتم شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۹۴ (صص ۱۷۷-۱۵۷)

عناصر و اشیاء فراطبیعی در منظومه ی "کامروپ و کاملتا"

زیبا فلاحی*

دکتر احمدرضا یلمه ها*

چکیده

کامروپ و کاملتا یا دستور همّت منظومه ای عاشقانه ° عامیانه متعلق به شبه قاره ی هند است؛ در عشق شاهزاده کامروپ پسر راج پت ، پادشاه اودی پور؛ به کاملتا شا هدخت سر اندیب؛ که تا کنون دست نخورده باقی مانده است. این اثر نثر آمیخته به نظم است و سراینده ی اصل منظوم آن میر محمد مراد لایق جونپوری ست که هرج بلهته متخلص به فائز نظر آن را گردآوری نموده و رای سیوک رام دو رای هیکداخ ابن رای صین رای در ۱۲۳۱ق آنرا کتابت نموده است. نگارندگان با مراجعه به نسخه ی اصل تألیف فایزنظ، ضمن گزارش داستان، به بررسی عناصر و اشیاء فراطبیعی قصه می پردازند. اهمیت تحقیق؛ بررسی کارکرد عناصر فراطبیعی در کنش آرمانگرایانه قهرمانان و حضور ناممکن در شیء ممکن، چون اشیاء و موجودات است. روش تحقیق، تجزیه و تحلیل کتابخانه ای، و هدف از آن معرفی یکی از داستان های غنایی شبه قاره و نفوذ به مرز های مشترک آیین و زبان و اعتقادات ایرانی و هندی است. از برجستگی های این روایت وجود نشانه های فانتزی چون سحر و جادو و سفر به دنیای فانتزی دیوان و پریان است و برتری آن استفاده از فضای "باغ" به عنوان مکان مشترک دنیای واقعی و خیالی؛ در حشر و نشر موجودات و تلاقی عناصر متضاد در این مکان بهشتی است.

کلید واژه: قصه ی کامروپ و کاملتا، عناصر فانتزی ، شبه قاره، نسخه خطی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان * Email: ayalmeha@dehaghan.ac.ir

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان * Email: adab_111@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۷

مقدمه

منظومه های غنایی، بخش عظیمی از نسخه‌های خطی ادبیات جهان را به خود اختصاص داده اند. این منظومه ها در بر دارنده بسیاری از انواع ادبی چون رثا، مدح، موعظه و حکمت هستند. "افق اشعار روایی عاشقانه؛ از وسیع‌ترین افق‌های شعری ادب فارسی است؛ قصه‌های عامیانه، دست مایه ای برای هنرمندان ایرانی در خلق زیبا ترین مینیاتورها و نگاره ها گردیده است." (یلمه ها، ۱۳۹۲: ۷). منظومه های غنایی بازمانده از روزگار کهن حاوی بسیاری از ویژگیهای قومی و فرهنگی از جمله اعتقاد به عناصر فراطبیعی در بین ملت ها است. عنصر فرا طبیعی به نویسنده مجال میدهد فضایی گسترده تر از طبیعت مرئی به روی خواننده گشوده شود. لذا اهمیت این مسئله از دید پژوهشگران معاصر دور نمانده و آن ها را به بررسی در این آثار واداشته است. منظومه‌های عاشقانه گونه‌ای از منظومه‌های غنایی است که مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و علاوه بر ایران؛ خاستگاه‌هایی چون سامی، یونانی و هندی داشته است؛ که در جوار ادب غنایی ایران گسترده وسیعی از فرهنگ عاشقانه ها را بنیان نهاده؛ به ویژه، پس از نفوذ در شبه قاره هند، از زمان محمود غزنوی، بسیار مورد توجه و ستایش عارفان، شاعران، نویسندگان، مورخان و دانشمندان هندی قرار گرفته؛ به گونه‌ای که آنان نیز در پرورش این زبان، نقش به سزایی داشته اند و با خلق آثار و شاهکارهای ادبی و علمی، عشق و علاقه ی خود را نسبت به آن ابراز نموده‌اند. این منظومه ها سرشار از مایه ها و اشیاء فراطبیعی اند. عناصر فراطبیعی در قصه‌های عامیانه؛ ظرف اندیشه و نماد اعتقاد و آیین های کهن یک قوم و فرهنگ اند. آن جا که تخیل اوج می گیرد، این عناصر به ظهور می رسند. شبه قاره هندوستان همواره مهد زایش این گونه عناصر بوده است. دیوان و پریان، موجودات خارق العاده و دیگر اشیاء ماوراء الطبیعه، مایه اصلی قصه های عامیانه است. از زمان جهانگیر تا زوال مغولان (قرن ۱۱-۱۳ هجری) که اوج شکوفایی زبان فارسی در هند بود، هندوان آثار پر ارزش و سودمندی به زبان فارسی، به ویژه در زمینه ی شعر، داستان، تاریخ و انشا به وجود آوردند. از قرن یازدهم گروهی از شاعران و نویسندگان پارسی زبان به ترجمه‌ی آثار هندی پرداختند؛ و بسیاری از کتاب‌های داستان هندوان به فارسی ترجمه شد. جریان ترجمه تا امروز ادامه دارد. این سنت بعد از روابط گسترده ی فرهنگی ایران و هند در عهد تیموریان و گورکانان هند در شبه قاره؛ با توجه به زمینه‌ها و مایه‌های فرهنگی آن سرزمین به حد اعجاب‌آوری گسترش یافت. مهاجرت‌های وسیع و گروهی شاعران ایران به هند، از یک سو و ترجمه ی کتاب‌های مختلف به وسیله‌ی نویسندگان از سوی دیگر و همچنین رسمیت یافتن زبان فارسی در شبه قاره در طول

چندین قرن، باعث امتزاج ادبیات داستانی و به‌ویژه ادبیات شفاهی هند و ایران شده است. ترجمه‌های متعدّد و مختلفی که از داستان‌های هندی به فارسی شده، تأثیر فراوانی در گسترش این داستان‌ها در میان ایرانیان داشته است." اگر چه در آغاز، داستانهای معروف ایرانی مانند شاهنامه و خمسه ی نظامی سرمشق صدها داستان نویس مقلّد در ایران و هندوستان گردید؛ ولی این سیر کم کم در هند موجب ظهور داستان های بومی و خالص هندی و نقل آن به شعر فارسی گردید. برای مثال می توان پنج داستان معروف هندی: کامروپ و کاملتا، مدهومالتی و منوهر، پدماوت، پنون و سیسی و هیرو رانجها را ذکر کرد". (رضازاده شفق، ۱۳۳۶: ۷). با مطالعه ی قصّه ی کامروپ و کاملتا فائز نظر نیز؛ به گونه های فراوانی از عناصر فراطبیعی دست یافته ایم. که برای تحلیل آن ها ابتدا به بیان مسأله، سوالات تحقیق و اهمیت آن در ادبیات معاصر می پردازیم:

بیان مسأله

قصّه های عامیانه برخوردار قهرمانان را با عناصر فراطبیعی آشکار می نماید. یکی از این قصّه ها؛ داستان کامروپ و کاملتا است؛ که میزان کاربرد فانتزی را در متن قصّه قابل جستجو نموده است. در این نوع ادبیات داستانی، خواننده باید با امری ناممکن و غیر قابل تحمل برای بشر زمینی روبرو شود. تا برای مبارزه با سرنوشت آماده گردد؛ و فراتر از قوانین طبیعت به امور خارق العاده ای روی آورد که؛ چندان قابل دست رس برای عقل حسابگر؛ محدود و کم ظرفیت نباشد. برای پدر شاهزاده کامروپ نداشتن فرزند ذکور غیر قابل تحمل و موجب کاستی ابهت نسبت به پادشاهان رقیب گردیده است. لذا دست فرا سوی امکانات ماوراءالطبیعت می برد. امکاناتی واسطه گر که از چشم افراد معمول پنهان است و کشف و خلاقیت ذهن آن را به دنیای واقعی می آورد. این تولید اندیشه که مایه ی اصلی آن "جادو" است؛ راه؛ در ادبیات داستانی مدرن؛ فانتزی هم می نامند." در فانتزی ما با شخصیت های چند بعدی روبرو هستیم که حتی وقتی انسان نیستند، نمادی از انسان و ویژگی های گوناگون آن هستند." (تالکین، ۱۳۸۵: ۲۳). در داستان کامروپ و کاملتا نمونه های فراوانی از جادو وجود دارد. این گفتار در پی جمع آوری عناصری است، که در بُن بست واقیعت؛ ناگهان به طرز شگفت آوری در زمان و مکان های خاص با کارکردهای متفاوت ورود میکنند. عناصری که بی حضور آنها گره گشایی در سرنوشت قصّه امکان نمی یافت. این تحقیق به تبیین نیروهای شیطانی و اغواگر؛ چون دیوان و پریان و نیروهای غیبی و هدایتگر چون درویش و کاهنان در سیر داستان خواهد پرداخت. در این پژوهش به سؤالاتی از این دست پاسخ داده می شود: زیر ساخت قصّه ی کامروپ چه عناصری هستند؟ عنصرها و کارکرد ناشناخته ی آنها در این

داستان با تکیه بر کُنشِ قهرمانان کدام اند؟ چند مکان فراطبیعی در قصه وجود دارد؟ کارکرد آنها چیست؟ قهرمانان قصه در کدام مکان بیشتر حشر و نشر داشته اند؟ فضاهای فانتزی قصه چگونه شکل می گیرد؟ آیا در سیر داستان تبدیل و تناسخ صورت گرفته است؟ در حین جستجو، سازماندهی اندیشه و کارکرد نا شناخته ی فانتزی ها، پایه های دنیای خیال و قاعده مندی های درهم تنیده ی داستان به تدریج، نزد خواننده کشف خواهد گردید. فانتزی های حیوانی، فانتزی های سفر در زمان و مکان، فانتزی آینده نگری، و فانتزی های تناسخ، مسخ و تبدیل انسان به حیوان و برعکس استخراج می گردد. از شگفتی های این قصه کنش های متضاد پریان و دیوان است و نیز شروع قصه است؛ که با سامان دهی عنصر هدایت گر (درویش کاهن) در پیشگویی برای تولد غیره منتظره ی پسر (کمز کامروپ) شاهزاده ی هند؛ رخ می نماید. هدف از این گفتار کشف و تحلیل بین مایه های تخیل و نقش آن در تبیین مفاهیم عالی بشری است؛ که در جهان واقع غیرممکن بوده است. لذا با آفرینش جهان فراتر در درون اسطوره، کابوس، خواب و اشیاء فراطبیعی، جانوران و گیاهان قابل لمس؛ به آرمانهای فروخته ی خود دست می یابند و در لابلای روایدهای فانتزاستیک به آرامشی متفاوت از دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم نائل می آیند. از مزایای این تحقیق؛ آوردن دوباره باورهای مرده ایست؛ که محصول دوران جادو و سحر است؛ که زندگی می یابند. باورهایی که اندیشه های علمی امروز جانشین آنها شده است. خلاقیت هایی که در فیلم های علمی- تخیلی و فانتزی آینده نگرانه در جهان سینما شاهدش هستیم. تشویق پادشاهان هند و دکن در ترجمه این گونه داستانها از زبان هندی و سانسکریت به زبان فارسی و باز نویسی داستان های قدیم به وسیله ی گویندگان و سرایندگان در قرن های نهم؛ یازده و تا نیمه های قرن سیزده؛ تأثیری مضاعف بر مشترکات فرهنگی زبان فارسی، داشته است. نسخه ی حاضر علی رغم مشابهت با همین عنوان؛ تا کنون دست نخورده و منحصر به فرد باقی مانده بود. در زیر برخی ویژگیها با ذکر پیشینه یادآور می شویم.

پیشینه تحقیق

چندین منظومه بنام کامروپ و کاملتا وجود دارد که از دیرباز مورد توجه اهل ادب قرار گرفته است. از جمله: کامروپ و کاملتای شیخ حسام الدین حسامی (۱۱۵ق)، کامروپ و کاملتای از امیرعلیشیرقانع تتوی (۱۱۶۹ق)، قصه ی کامروپ از میر محمد کاظم حسینی؛ متخلص به "کریم" (۱۶۷۲-۱۶۲۶م) و دیگر نسخه ها که اغلب منظوم هستند. اما؛ به یقین می توان ادعا نمود که؛ منظومه کامروپ و کاملتای همت (نسخه ی ش ۱۳۹۵۶ متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به

تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۳۱ و نسخه ی دیگر متعلق به ش ۳ق.ف.۲۶ و به تاریخ ۱۱۶۳ق تعلق دارد.) نسخه ی حاضر متعلق به مجلس شورای اسلامی؛ تاکنون در پردهٔ خمبول و گمنامی باقی مانده است؛ و به طور اخص عناصر و اشیاء فراطبیعی در منظومه ی "کامروپ و کاملتا" یا "دستور همت" تا کنون توسط هیچ نویسنده؛ مورد بررسی قرار نگرفته است و پژوهش حاضر؛ در نوع خود؛ نخستین گام در این زمینه است.

روش تحقیق و مشکلات

تنظیم این مقاله به شیوه ی تحلیلی^۵ کتابخانه ای صورت می گیرد؛ پس از دریافت نسخه، که تنها نسخه ی موجود این اثر در کتابخانه ی مجلس؛ به خط نستعلیق بوده است؛ به تحقیق در عناصر آن پرداخته ایم. از مشکلات این تحقیق؛ اطلاعات اندک در خصوص مؤلف بود که در این گفتار؛ به بحث حاضر اکتفا گردید.

معرفی اثر

بنابر آنچه از کتاب «یکصد منظومه ی عاشقانه ی فارسی» و خلاصه ی برگرفته از فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان از احمد منزوی و طاهره صدیقی و هرمان آته (تاریخ ادبیات فارسی) از داستان سرایی در شبه قاره برمی آید: کامروپ و کاملتا یا "دستور همت" منظومه ای عاشقانه در سرگذشت عشق شاهزاده کامروپ، پسر راج پت، پادشاه اودی پور به کاملتا شاهدخت سراندیپ بوده است. اصل داستان از میر محمد مراد لایق جونپوری است. وی در دوره ی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق) سمت واقعه نگاری لاهور را برعهده داشته است. وی این مثنوی را به سال ۱۰۹۶ به نام اورنگ زیب در بحر هزج به نگارش در آورده است. این داستان بنا به درخواست همت تألیف شده و لذا به «دستور همت» شهرت یافته است، از نظر ساختار متفاوت از دیگر نسخه های مشابه که منحصراً نظم یا به نثر اند؛ نسخه ی پیش رو؛ نثر آمیخته به نظم است که مؤلف آن را در ۱۲۳۰ شروع و در ۱۲ محرم ۱۲۳۱ق روز پنجشنبه به پایان برده است. این اثر، توسط کاتبی به نام "رای سیوک رام دورای هیکداخ ابن رای صین رای" به خط نستعلیق کتابت شده است و نسخه خطی آن به شماره ۱۳۹۵۶ در کتابخانه ی مجلس شورای ملی نگهداری می شود.

ویژگی های اثر

شبه قاره ی هند زادگاه بسیاری آیین ها و فرقه ها؛ داستان و حکایات است؛ که به دلیل نفوذ نهصد سالهٔ زبان و ادب فارسی در این سرزمین، به عنوان یکی از زبان های علمی منطقهٔ شبه قاره شناخته شده است. قصهٔ کموز کامروپ و رانی کاملتا در برگیرندهٔ ویژگیهای داستانی و بسیاری از

آداب و آیین‌های فرهنگی است که در نشر بن مایه‌های مشترک زبان فارسی و اقوام هند منشاء اثر خواهد بود.

چنین صورت ز معنی گشت آگاه
در آن ساعت که می کردم تمامش
بشد تاریخ ختمش نقش دلخواه
خرد دستور همت گفت نامش
(ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۶۵۱)

منظومه کارمروپ و کاملتا چنین آغاز می شود:

خداوندا به فکرم تازه جان کن
کرامت کن به لطف خود زبانم
به حمد خویش اول تر زبان کن
که من بسپار ژولیده بیانم
(فائز نظر، ۱:۱۲۳۱)

شاعر به شیوه اغلب منظومه های عاشقانه، پس از بیان مقدماتی در سبب تألیف می گوید: که در مجلس شعری، شخصی به نام همت خان، داستان را تمام بر اومی خواند و همت از «لایق» درخواست می کند آن را به شعر در آورد و لایق چنین می کند. هنوز داستان را به اتمام نرسانده که همت خان در می گذرد. شاعر از اندوه این حادثه و غم از دست دادن همت خان است که می سراید:

شبی دل در طریق غمگساری
به نظم دلپذیر ده سرانجام
بگفتا تا به کی انـدوه داری
ز همت توشه بردار و بزَن گام
(همان: ۳)

و به سبب علاقه ی زیاد خود به همت خان، نام مثنوی اش را دستور همت می گذارد، اما آشپزینگرو گارسن دو تاسی، گمان برده اند کتاب را همت خان سروده است. همت خان پسر اسلام خان یکی از قربان عالمگیر و ممدوح لایق بوده است که در سال ۱۰۹۶ در گذشته است. و این منظومه بنا به درخواست وی توسط لایق به نظم کشیده شده است. هرمان اته نوشته: "این منظومه تحت عنوان دستور همت بوده و در آن به ملاحظه ی وزن شعر نام معشوق به "لنا کام" تغییر داده شده، ناظم آن را بعضی به مناسبت عنوان کتاب همت خان تصور کرده اند. و این شخص از قربان عالمگیر شاه و "میر بخشی" یا خزانه دار او بود که چهار سال قبل از پایان یافتن کتاب (۱۰۹۲ هجری) در گذشت. ولی به موجب تحقیقات ریو؛ ناظم آن محمد مراد نام داشته و او موضوع قصه را از همت خان که در ادبیات هندی استاد بوده و تخلص میران داشته و قصه ی

كامروپ را به نثر فارسى درآورده بوده استماع نموده؛ به موجب آرزويى كه همت خان قبل از مرگش اظهار نموده بود؛ محمد مراد آن را به سلوك شعر فارسى در آورد (هرمان اته: ۲۵۳۶: ۹۲).

به هرحال؛ نسخه ي اين قصه، متعلق به قرن سيزده است. مائه هاى مشترك قصه هاى عاميانه ي فارسى و شبه قاره؛ از جمله، تولد عاشق به سختى يا به دعائى يك صاحب دل و درويش، موانع وصال، آغاز عشق در خواب، حالات منظومه رزم و جنگ؛ وقتى عاشق براى وصال معشوق، بنا به خواست پدر دختر؛ دست به دفاع از كشور پدر معشوق مى زند. وله و سرگردانى در وادى ها و مراحل عشق، سكونت در سايه ي درخت و باغ و بستان هاى دور از شهر، وجود خوارق عادات، تبديلات انساني و تناسخ (اعتقاد به انتقال روح به حيوان و..). عشق هاى حاشيه اى (عشق پرى زاد همسر سيدهر مشترك با كامروپ خيلى زودگذر و به هم ريخته)، ديدار پنهانى و غزل سرايى و معانقه، حضور درويشان و مرتاضان و.... و مثل قصه هاى فارسى و ايرانى، عشق مذكر- مونث زمينه ساز داستان است. قصه از نظر تركيب اشعار داراى ۸ مصرع در تمام داستان، ۱۰ رباعى و دو بيتى، و ۳۰۱ بيت لابلای متن است. ابیات بسیار ساده در بحر هزج و زحافات آن است. اما اينكه در متن برسر سطرها نوشته شده "رباعى": "؛ آنچه بر وزن « لا حول و لا قوه الا بالله» مشاهده گرديد، جز يكى دو مورد نيست و اغلب در قالب دو بيتى اند. اين مسأله گويائى آن است كه سراينده خود از طبقه ي كم سواد و شعرش برخاسته از ادب عاميانه و شفاهى بوده است.

نويسنده هر كجا اقتضا مى كرده از ضرب المثل هاى عاميانه با ذكر "مصرع" در بافت كلام استفاده نموده، مصرع هاى ضرب المثل شده چون: در كار خير حاجت هيچ استخاره نيست (فائز نظر؛ ۱۳۳۱: ۷۵)؛ هر چه از دوست مى رسد نيكوست (همان: ص ۱۰)؛ شنیده كى بود مانند ديده (همان: ص ۶) را به عنوان يك مصرع از بيت، يا مفردات مشهور شاعران پيش، چون مولوى، سعدى، حافظ به كار برده است:

الاى طوطى گويائى اسرار
مبادا خاليت شكر زمنقار

(همان: ۲۵)

اين جهش هاى زباني نشان از نقوذ ادبيات شفاهى فارسى در مکتوبات شبه قاره ي هند؛ همزمان با مؤلف دارد. زبان ساده و عاميانه چه در متن و بافت كلام منشور و چه در وزن و محتوای كلام منظوم وابسته به توده هاى مردم است. و آنچه در تعريف قصه گفته اند: « آثاری كه در آن ها تأكيد بر حوادث خارق العاده بيشتر از تحول و پرورش آدم ها و شخصيت هاست » (مير صادقى، ۱۳۸۲: ۴۴)، در آن ديده مى شود. بنا بر اين قصه بر محور حوادث خلق الساعه مثل خواب و شكسته شدن

کشتی و طوفانی شدن دریا و امثال آن شکل می گیرد و از پیرنگی بدوی برخوردار است. شخصیتها دگرگون نمی شوند بلکه حوادث سبب دگرگونی کوتاه مدت آن ها می شود. اغلب شخصیت ها قراردادی اند. جریان آشنایی کامروپ و کاملتا، مانند اغلب داستانهای عاشقانه در خواب اتفاق می افتد و عاشق و معشوق در خواب دلبسته یکدیگر می شوند. جغرافیای داستان در این اثر سرزمینهای متنوعی نیست و این داستان در هندوستان اتفاق افتاده است.

گزارش داستان

داستان کامروپ و کاملتا مانند اغلب داستانهای عاشقانه با حمد و ستایش باری تعالی آغاز می شود و نویسنده با ذکر «یافتاح» از خداوند جهت نگارش اثر خود گشایش می طلبد. و سپس به نیایش با ذات اقدس الهی می پردازد: " شرح حمد محمود حقیقی و شکر بنهنگد او انتمای مرشد کامل از مقدور خامه و میسور زبان بیرون دانسته عاصی کبرا معاصی " (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۱) در پایان قصه، فائز از خداوند طلب آمرزش و مغفرت می کند:

چو فائز نیست دیگر کس گنه کار بیوش و بخش ای ستار غفار

(همان: ۹۱)

"راجه راجپتی" والی دیار "اوده" فرزندی ندارد. روزی در راه گذر با درویشی مرتاض به نام "کیانی اچارچ" روبرو می شود. درویش به وی بشارت می دهد؛ صاحب فرزند خواهد شد. دعای درویش تحقق می یابد. کامروپ با پسر وزیر که همزاد اوست و مترچند (metrchand) نام دارد بزرگ می شود. هردو در شکارگاهی که راجه راجپتی برای پسر دلبندهش، نزدیک قصر خود بنا کرده به تفریح و کسب مهارت های هنری می پردازند. بعدها دوستان دیگر یعنی "دهتر" طیب زاده، "چتر من" مصور (نقاش)، مانگچند (manegchand) جوهری زاده و "رس رنگ کلادنت" نوازنده، در آن شکارگاه کنار آن ها اقامت می گزینند. کامروپ همانطور که درویش پیشگویی کرده است؛ در دوازده سالگی، شبی در خواب؛ هنگام سیر باغی همراه مترچند (metrchand) وزیر زاده؛ دختر بسیار زیبایی را می بیند که نام او کاملتا دختر شاه سراندیب است:

به یک نگاه و به یک سیر می کند تسخیر قلوب اهل تماشا چه از فقیر و امیر

(فائز نظر، ۱۳۳۱: ۳)

کامروپ پس از بیدار شدن از خواب از خود بیخود می شود و از عشق کاملتا سرگشته و نالان می گردد. "دهتر" طیب به جستجوی علاج مزاج کامروپ، والدین وی را مطلع کرده، آن ها نالان و گریان از حکما و منجمان و اطبا استمداد می طلبند. عده ای آن حالت او را به افسون و جادو

نسبت می دهند. سرانجام پی به عشق کامروپ می برند و علاجی جز وصال برای بیماری او نمی یابند. پدر کامروپ تصمیم می گیرد متر چند و جمعی از سران کشور را با کامروپ عازم ملک سر اندیب نماید. شاهزاده پس از طی مسافت فراوان؛ و عبور از جزیره ی خشک؛ و رهایی از دست « دوالپایان آدم نما » و عقبه ها؛ سرانجام؛ آن شش یار قدیم را به طور تصادفی در سراندیب (قلمرو ی راجه پدر کاملتا) می یابد؛ هر یک از مخافتات راه و کوه و بیا بان و زن بد چهره و ابتلاء و گرفتاریهایی مشابه، برای یکدیگر شرح می گویند.

از آن سو کاملتا از عشق، بیمار و بد حال شده، طیبیان سراندیب از درمان وی درمانده اند، دهنتز طیب شرح عشق و خواب کامروپ را از طریق کلاکام (دوست کاملتا)؛ در بستر بیماری برای وی شرح می دهد. دهنتز به عشق کاملتا واقف می گردد:

دید از نبضش که او زار دل است تندرست، اما گرفتار دل است

(همان: ۳۳)

سرانجام دهنتز تجویز می کند، تا " کلاکام " (مونس کاملتا)، از نقاش ماهری به نام "چترسن" نزد کاملتا تعریف و تمجید کند، وی تصویری زیبا از کامروپ بر دیوار قصر بنگارد تا کاملتا گمشده ی خود را بیابد.

از عشق شده بهم سخن گو لختی به زبان چشم و ابرو

(فائز نظر، ۱۳۳۱: ۴۶)

کامروپ کم کم خود را به پدر کاملتا نزدیک می کند و حتی یکی از دشمنان شاه به نام «جکت» را؛ که قلعه بانی خونریز است؛ از میان بر می دارد تا از آن پس معتمد شاه شود؛ کامروپ در مراسم جشنی به نام « سویمبر» که از جشن های کهن هند است و در آن تمام شاهزادگان کشورهای مختلف دعوت می شوند، شرکت می کند. شاهدخت در این جشن باید با حمایل گل از مقابل آن ها عبور کند و آن را به گردن دوستدارش بیندازد و بدین گونه وی را به نامزدی خود دعوت کند تا همسر آینده اش شود. کاملتا که در جست و جوی کامروپ است او را در صف فقیران می یابد و حمایل برگردن او می افکند. شاه سراندیب از رفتار غیر منتظره ی دخترش کاملاً تعجب می کند و آن را توهینی آشکار به خانواده و شاهزادگان ممالک دیگر می داند. حتی کامروپ و همراهان به مجازات ظاهر فقیرانه در چاهی بی آب و عمیق زندانی می شوند، اما به کمک موجودات فراطبیعی از چاه رها می شوند؛ کامروپ با پادشاه سراندیب (وراج پت) می جنگد و وی را مغلوب می سازد

و سرانجام کاملتا را به همسری خود و کلاکام را به همسری مترچند وزیر زاده در آورده ، به کشور خود "ادوپور" باز می‌گردد (فائز نظر، ۱۳۳۱: تلخیص صفحات ۱ تا ۵۵۵).

عناصر، شخصیت ها ، موجودات ؛ اشیاء و فانتزی های پراکنده در قصه

یکی از شگردهای داستانی در قصه‌ی کامروپ ، برخورد های اتفاقی اما بسیار مأنوس قهرمانان با موجودات دنیای ماوراء طبیعی (فانتاستیک) در دنیای واقعی آن هاست. شخصیت ها و عناصر فرا طبیعی قصه کامروپ را می‌توان جادوگران، پریان، دیوان و ابزار افسون‌ساز به شمار آورد. این نیروها دارای خویشکاری های متضادی‌اند، که در قصه؛ گاهی بازدارنده مسیر قهرمان، و زمانی یاری دهنده او به سوی مقصودند. "پری" ، در فرهنگ های ادبی به معنای فرشته و با نام های متضاد دیو و اهرمن به معنای شیطان به کار رفته است. دهخدا علاوه بر این معانی، پری را موجود متوهم؛ صاحب پر که اصلش از آتش است، و به چشم نیا ید، نوشته است. (دهخدا ، ۱۳۷۷: ۵۵۸۳) ، برخی آن را همان جن دانسته‌اند؛ اما در تصور عوام، پری مؤنث است و معمولاً آن را لطیف‌تر از جنس جن تصور کرده‌اند در یونان قدیم پری یا « Nymph » از نیمه خدایان اساطیری است که به صورت دو شیزه ای زیبا تصور می‌شده است . می‌گفتند غالباً در جنگل ها، چمنزارها و کناره ی رودها به سر می‌برد و آن را رب النوع طبیعت می‌دانستند» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۳۳). برخی از عوام جایگاه پریان را اصطلاحاً "فاضل" می‌نامند که عبارت است از چشمه سارها ، چاه‌خانه ها ، پاکنه ها و پلکان آب انبارها (مزدپور، ۱۳۷۷: ۲۹۰). در قصه‌های عامیانه بارها از عشق ورزی و ازدواج قهرمانان داستان با پریان خاصه دخترشاه پریان، یاد شده است (الازجانی ، ۱۳۸۵: ۵۷۱). در قصه‌ی کامروپ و کاملتا، قهرمان قصه کامروپ- پس از رسیدن به شهری که همه سکنه آن زنان بودند؛ و ملکه این شهر (رانی اندر ادتی) بر کامروپ عاشق می‌شود؛ کامروپ مجبور می‌شود به خواست ملکه تن دهد و در مجلس بزمی که وی (ملکه) آراسته با ملکه زنان به می‌خواری پردازد؛ کامروپ نیمه شب به بهانه دست به آب رفتن، از مجلس بر می‌خیزد و به صحن بستان آمده؛ از هجر کاملتا در جهان واقیعت اشک می‌ریزد و خوابش می‌برد؛ در عالم خواب کاملتا را می‌بیند که از مصاحبت رقیب با کامروپ نگران شده و دل به شکایت می‌برد. ناگاه ، سواری پارادتی ، دختر ملکه پریان که سیر عالم می‌کند؛ با خیل پری زادان بر آن باغ می‌گذرند ، چون نظرش بر کامروپ می‌افتد از حسن کامروپ می‌گوید : ملکی به جان فزایی / به نظر پری لقایی / تو بدین جمال و خوئی / چه کسی و از کجایی (فائز نظر ، ۱۳۳۱: ۱۵). سپس به مساعدت پریان دیگر بر تخت سوارش می‌کنند و به کوه قاف ، دار السلطنت پدرپری می‌برند . سرانجام پری به کامروپ

امید و دلداری و تسلی خاطر می دهد؛ کامروپ در مجلس بزم پری: "به عقل حیران و به چشم گریان" است (همان: ۱۶)؛ عشق پریراد نسبت به کامروپ ساعت به ساعت می افزاید، کامروپ با خود زمزمه می کند: "آن چه می بینم به بیداریست یا رب یا به خواب" (همان: ۱۶). در این بخش نویسنده و سراینده (فائز نظر و لایق رامپوری) فضای انسانی و غیر انسانی را در هم می آمیزند و در رفتار و اعتقادات؛ پری را باقهرمان انسانی شریک می سازند. اتفاقاً هنگامی که «سید هر» همسر پری زاد با خبر می شود، از غیرت و حمیت، قصد جان کامروپ می کند، لذا در هم حسی با آدمیان، به قصد انتقام؛ دو دیو ریو می فرستد. کامروپ را به زنجیر می کشند.

در این جا به نکته ای مهم که در داستان اشاره باید کرد این است که: "اعتقادات و فلسفه ی خاص هندیان در مورد کائنات، الهه ها- و در اینجا پریان در این داستان ها نمود یافته؛ زبان گویای مردمانی شده است؛ که به دلایل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، قادر نبوده اند باورهای خود را در قالب کلام بیان کنند و طبیعت ساده پذیر و بی غلّ و غش این مردمان، از طریق هم ذات پنداری، مفاهیم این داستان ها را به تدریج در خود هضم کردند و چون مطابق فطرت اصیل آدمی بود، مورد توجه سایر ملل نیز قرار گرفت. (معدن کن و الیاسی پور، ۱۳۸۸: ۱۵۱) لذا مشاهده می کنیم «سیدهر» پری زاد از فرط غضب؛ خطاب به کامروپ زبان به دشنام می گشاید که: "ای گستاخ آدمی زاد ترا چه مناسبت که جرأت بمعارنت پری زاد نماید؟" (فائز نظر، ۱۳۲۰: ۱۷)، کامروپ واقعیت ماجرا و بی جرمی و بی اختیاری خود را در حادثه ی پیش آمده ثابت نمود؛ که مادر «سیدهر» که «چند رادتی» نام داشت پا در میانی می کند؛ سرانجام کامروپ از مهلکه جان سالم بر می آورد و عاقبت به دستور سیدهر و ترحم مادر پری زادش؛ دو دیو؛ وی را به جزیره ی خشک می رسانند (همان صفحه). با این توضیحات مؤلف جنسیت پری زاده را مشخص می کند که هم زیبا هستند و هم یک راهنمای نصیحت گرو دلسوز برای کامروپ (قهرمان قصه) اند. چنانچه در داستان همای و همایون خواجه می بینم. اما در آنجا جنسیت پری توسط مؤلف به روشنی قصه حاضر بیان نمی گردد. در قصه کامروپ، پریان و دیوان همزمان و در جوار یکدیگر به قصه ورود می کنند. چنانکه «سیدهر» (شوهر پریراد)، همسر پارادتی (پریراد - زنی که شیفته ی کامروپ شده بود) دو دیو را برای مجازات کامروپ و بردن وی در جزیره ی دور افتاده و خشک می فرستد. روی هم رفته؛ نقش پری در قصه مثبت و تأثیر آفرین است. چنانکه هم پریراد و هم مادر «سیدهر» پری مادر به کامروپ کمک می کنند. دیوها عناصر فانتزی دیگری در قصه هستند؛ که بخش بزرگی از خیال نویسنده را در بر می گیرد. دیوها گاهی نقطه ی مقابل آدمیزادند. دیوها گاهی

نیز دشمنان و رقیب آدمیان در آرزوها می‌باشند. در فرهنگ تلمیحات « دیو» گاهی به معنی جن است و گاهی نوعی از آن « پری» و گاهی به معنی شیطان است. دیو از آهن و بسم الله و آیات قرآن می‌هراسد. دو نوع مسلمان و کافر دارد، مثل شیطان و جن و پری و فرشته از جنس آتش است و فضله و شهوت ندارد. کار دیو، این است که در بیابانها مردم را فریب داده از مسیر منحرف می‌کند. دیو زشت و سیاه کار و مکار است، خود را به مردم به صورت زیبا رویی نشان داده ایشان را می‌فریبد. گاهی در بیابانها صدای آشنایی رها می‌کند که موجب فریب مردم می‌شود. دیوها برای شنیدن اخبار الهی به آسمان یورش می‌برند. اما به وسیله‌ی شهاب ثاقب رانده می‌شوند. در سوره‌ی الملک آیه‌ی ۵ می‌فرماید و جَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، اَمَّا دَرَايِنَ قِصَّةِ ؛ یکبار دیوها همیار پری‌ها هستند « دیوان در طرفه‌العین کامروپ را از مهلکه‌ی جان فرسا برآورده به جزیره‌ی خشک رسانیدند و معاودت کردند. کامروپ فلاحیت خود را از عقوبت قرب دیوان و پریزادان فوز عظیم دانسته » (فائز نظر، ۱۳۲۱: ۱۷)، به در گاه الهی شکر می‌گذارد. اما، بار دیگر دیو در چهره‌ی انسانی (پیر دروغین) و در سایه‌ی درختی کامروپ را فریب می‌دهد. دیو دوالپا، کامروپ را مجبور می‌کند بر دوشش گرفته به خانه برساند، و در مسیر او را آزار و اذیت می‌کند. دیو دارای پاهایی به شکل تسمه است که دور کمر کامروپ پیچیده، هنگامی که بر وی سوار شده؛ شلاق زنان کامروپ را به باغی می‌برد که برایش از درختان میوه بچیند. آنقدر تازیانه بر ران کامروپ می‌زند که کامروپ از شدت درد بر ولادت خود می‌نالد: کاشکی مادر نزادی به بودی / جای شیر از زهر دادی به بودی / کاندران وقتی که نافم را بُرید / کارد بر حلقم براندی به بودی (همان: ۱۸)، اما کامروپ با تلاش و خلاقیت، خود را از چنگ دشمن غیر طبیعی، می‌رهاند. دیوهای دوالپا، انگور بسیار می‌خوردند و از کامروپ می‌خواهند دو شتاب بسازد؛ اما کامروپ برای رهایی از مهلکه؛ ساختن شراب را توصیه می‌کند. سرانجام یک شب با جمع کردن همه‌ی دیوان در مکانی عمومی، آنقدر شراب به آن‌ها می‌نوشاند تا همه مست و مخمور به گوشه‌ای می‌افتند، بدین گونه، تسمه‌ها؛ سست شده؛ کامروپ فرصت را غنیمت دانسته؛ گوهر وقت در بها ناید / وقت خوش چون ز دست کس برود (همان: ۲۰)؛ تسمه‌ها را آزاد نموده، سبک بار به سفر خود ادامه می‌دهد. مترچند وزیر زاده نیز گرفتار دیو سیاه می‌شود که آدم خوار است و هر روز ده نفر از آدمیان را برای خوراک خود و مهمانانش انتخاب می‌کند. نام وی « هدم دیو » است. اما مترچند می‌فهمد کار دیو وارونه است برعکس دیگران که از وی می‌خواهند آن‌ها را نکشد، مترچند در پای دیو می‌افتد و به التماس از او می‌خواهد زودتر او را بکشد. اما دیو نه تنها او را نمی‌کشد به

برکت معجون محبت (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۲۱) چند « مو » از تن خود هم به اومی دهد که در واقعات و حوادث صعب بر آتش انداخته ؛ آسیب ها را از وی دور کند. « دیوها » در جزیره ها زندگی می کنند، مترچند بعد از دیو سیاه او هم مثل کامروپ گرفتار دیو دوالیا شده که پس از بیدار شدن از خواب سنگین، از دست دیو خلاص می شود. « هدم دیو » یک بار دیگر در پایان قصه هنگامی که کامروپ و متر چند و یاران شان به دست راجه چهرتی دست بسته در چاه می افتند حاضر می شود؛ آن ها را بغل کرده از چاه بیرون آورده؛ نجاتشان می دهد. (همان: ۷۵).

سومین موجود فراطبیعی « زن بد چهره »، « پتیاره » و ساحر است که از متن نسخه بر می آید، این خصلت جادوگر است. « جادوگران » از شخصیت های کلیدی در فانتزی ها هستند. (قدمیاری، ۱۳۹۲: ۲۲۹). نویسنده دو بار از سحر و یک بار در صفحه ۲۷ نسخه از چنین زن جادو و زشت رویی سخن به میان می آورد. آنجا که پدیا چند پس از شکستن کشتی و متفرق شدن آن شش یار، به باغی می رسد. بیتی در بستان است، آنجا به فکر کامروپ می افتد که پس از غرق شدن کشتی او را ندیده، گریه می کند و بعد از لختی به خواب رفته؛ وقتی بیدار می شود، زنی بد طلعت و کریه هیأت را می بیند. نویسنده در ۶ بیت به توصیف وی می پردازد:

ز دندان بوده اش خالی دهانی چو گور کهنه ی بی استخوانی
سرا پا زشت و نازیبایش اعضا رخس نفرت طراز و هم دل آزار
(فایز نظر، ۱۳۳۱: ۲۷)

از طرز سخن پدیا چند با عفریته ی جادو می توان فهمید زن از جنس دیوان است. در واقع همین ساحره ی جادوست که با بستن رشته ی کبود (همان: ۲۸) به پای پدیا چند او را به شکل طوطی بیرون می آورد. یکبار هم در صفحه ۷۳ نسخه، وقتی راجه چهرتی خبردار می شود دخترش رانی کاملتا بی توجه به مراسم خانوادگی در بزم سویمبر حمایل بر گردن کامروپ افکنده، متألم شده از دانشوران و خردمندان مشورت می خواهد همگان تصدیق بر سحر می کنند. ساحر را با کامروپ و رفیقانش در چاه حبس می کنند و در پایان ماجرا کامروپ با دود کردن موی « هدم دیو » و حاضر کردن وی، یاران خود را از تاریکی حبس رها می سازد (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۷۳).

همچنین مکمل شخصیت های شگفت؛ در قصه های عامیانه به ویژه آن ها که محل ورود و خروج موجودات فانتزی و فراطبیعی هستند این است که قهرمانان؛ اعم از واقعی و غیر واقعی یا خیالی؛ از شیء یا نشانه ای مثل وسایل جادویی، ربودن، اغوا نمودن، جانوران عظیم الجثه

، افسون خواندن، طوفان، مرتکب قتل شدن، سپردن شیء به پیک مورد نظر و نظایر آن ها استفاده می کنند که به برخی از این موارد اشاره می شود :

جانوران عظیم الجثه

جانوری که قهرمان را به جاده های هدایت (سمت و سوی معشوق) رهنمون می سازد، یکی نهنگ است، که در داستان؛ آنجا که کامروپ برای دیدار کاملتا آغاز سفر به سراندیپ می نماید ؛ در مسیر بندر "هجلی" ، به جز کامروپ و پنج ندیمش و "سمت بچمن" روایت پرداز ؛ همه ی خدم و حشم را بی رحمانه در کام می کشد. (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۹). همین جانور نابود کننده و منفی ، در سفر مترچند وزیر زاده، چهره ای مثبت و کارساز از خود فرا می نماید ؛ زمانی که مترچند در کشتی غرق شده ؛ به مرگ نزدیک می شود؛ ناگاه دستش به درختی تنومند می رسد که در ظلمت شب او را نگه می دارد ؛ اما؛ وقتی صبح می شود خود را بر پشت نهنگی می بیند که پیکر مهیبش زهره را آب می کند. مترچند در حالی که بر پشت نهنگ سوار است خود را به ساحل خشکی می اندازد (همان: ۲۱). دیگر آهو و شیر و گاهی حیوانات درنده که بر حسب اتفاق؛ قهرمان را از خطر دور می کنند. در هنگام آمدن "مانگچند" به سوی کامروپ و پدیا چند؛ پس از نجات از کشتی غرق شده ؛ به محض قدم گذاشتن بر کناره ی خاکی ، ناگاه شیری آدم خوار در می رسد تا او را از روی موجی آب درکشد ، قضا را نهنگی از توی آب بر می جهد و شیر را گرفته طعمه ی خود می سازد (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۴۸). فیل نیز مانند طوطی بومی سرزمین هندوستان است؛ در مهمانی ها و جنگ و نبرد مرکوب قهرمانان و پادشاهان است. در میهمانی پدر کاملتا (راجه) ؛ میزبان و میهمان هردو بر فیل سوار هستند. (همان: ۳۹). در مهالک پیش آمده برای "رس رنگ" یکی از پنج ندیم کامروپ ؛ جوان یاری گر ، آهوئی را در تعاقب خود می بیند ؛ او را به تیر انداخته، بر فراز درختی مقام می گیرد (همان: ۵۳). همچنین؛ در مسیر همین ندیم، شیری مهیب قرار می گیرد؛ که جوان همراه وی؛ شیر را می کشد. به این صورت که ؛ ماده شیر بوی آدمی را حس می کند به سمت جوان می آید ، جوان با ضرب شمشیر به دو نیمش می کند. (همان). در سفر کامروپ و ندیمان به سراندیپ نیز در اثنای راه ؛ شیری مهیب سد راه شده؛ مترچند جلو می رود اما کامروپ پیش دستی کرده شیر را به دو نیم می کند (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۶۳). عناصر هدایت کننده انسانی؛ منتسب به گروه عارفان، مرتاضان و کاهنان نیز در قصه ورودی گیرا و سرنوشت ساز دارند. یکی از این عناصر هدایت کننده "درویش" است. این عنصر ، محملی برای بروز باورهای هندی در داستان کامروپ و کاملتا در نسخه ی حاضر است. " هندیان معتقدند که دو دسته از ارواح به دنیا رجعت نمی کنند؛

گروه اول روح های سعادت مند هستند که چون در اوج تعالی هستند، دیگر نیازی به بازگشت به دنیا ندارند تا این که نقص حیات دنیوی خود را اصلاح کنند. دسته ی دوم؛ تیره روزانی هستند که چنان ظلمت بر روحشان چیره شده است که دیگر امیدی به اصلاح آن ها نیست. اما دسته ی سوم، یعنی گروه میانه، به دنیا باز می گردند و اگر به صورت انسان برگردند، به آن "نسخ" می گویند. اگر به صورت حیوان رجعت کنند، به آن "مسخ" و اگر به صورت انسان در نبات حلول کنند، به آن "فسخ" و اگر روح آدمی به جماد تعلق گیرد، به آن "رسخ" می گویند. (معدن کن، ۱۳۸۸: ۱۴۳).

تبدیلات و تناسخ، اغواگری و هدایت قهرمانان، در قصه ی کامروپ به تدبیر پیر و درویش، چشمگیر است. علاوه بر این ها؛ جوان محسن، کولی؛ و دیگر نیروها، برحسب ضرورت، توسط نویسنده با خلاقیت خاصی و در موقعیت های ویژه؛ به دیوان و ساحران و جادوگران تبدیل می شوند. این فرآیند اعتقادی؛ نقش مهمی در گذر قهرمان از مخاوف و مهالک دارد. مثلاً؛ درویشی مرتاض به اسم کیانی اچارچ برای فرزند دار شدن راجه پت (raje peteh) به وی بشارت می دهد، (فائز نظر، ۲۳۱: ۲)؛ یا کامروپ پس از آزادی از شر پری زادن، درباغی پیری می بیند که چهره ی انسانی دارد، اما در باطن، دیوی دوالپاست که کامروپ را مجبور می کند او را بر دوش بگیرد (همان: ۱۸). همین پیر دروغین چنانکه در ادامه ی داستان آمده؛ در پایان همراهش با "مترچند" دوست کامروپ (قهرمان قصه) از موی تن خود به مترچند می دهد تا در مواقع خطر در آتش افکنده؛ به کمک مترچند بشتابد و او را از خطر دور سازد. (همان: ۲۳). سمت بچن حکایت گو نیز از یاری دهندگان کامروپ است. "کهانند برای" سرآمد "کولیان" نیز در نبرد با راجه چهر پتی شاه سراندیپ مدد کار و ملازم او می شود. (همان: ۷۷). از دیگر عناصر هدایت کننده عنصر "مشعل" است که در مسیر "مانگچند" یکی از شخصیت های راهنما؛ قرار گرفته؛ خود را به آن رسانده، ردی از قافله و کاروان به سمت سراندیپ (جایگاه پدر کاملتا) می یابد. وی گرفتار رییس کاروان می شود ابتدا وی را قطاع الطریق و جاسوس می دانند اما؛ سرانجام که از حقیقت آگاه می شوند رهایش می کنند. (فائز نظر ۲۳۱: ۴۸) و... گاهی؛ نشانه های فانتزی مثل مکانها در خواب قهرمان و معابر مذهبی و مقدس معبر رفت و برگشت از جهان طبیعی به جهان فراطبیعی است. در قصه های فانتزی، معمولاً قهرمان و شخصیت ها دائماً از جهان واقعی به جهان فراطبیعی یا تصویری و خیالی سفر می کنند. در قصه ی کامروپ و کاملتا تکراری ترین زمینه ی ورود به دنیای غیر واقعی « خواب » است. یعنی اتفاق فرا رونده در خواب صورت می پذیرد. تقریباً همه ی موقعیت های فانتزی قصه؛ پس از بودن و رفتن در خواب برای شخصیت ها فراهم می

گردد. سپس قهرمان وارد مکانی دلخواه و فرحزما می شود. مکان‌های پرکارکرد؛ در پیش آمدهای فرا طبیعی قصه‌ی کامروپ و کاملتا عبا رتند از:

- باغ‌ها

باغها در این قصه مهمترین جایگاه اتفاقات ذهنی اند. محل خواب و حشر و نشر پیران و پریان و زیباترین جایگاه تماشا و تلاقی اند. نخستین ملاقات کامروپ و رانی کاملتا در باغی با کمال طراوت اتفاق می افتد؛ که: "اشجارش مملو از میوه‌های خوشگوار و لذیذ و آبشارش ترشح به امطار ماء العذب است." (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۶۸) اشجار و امثار و شاخه‌هایش امنیت و آسایش انس و جن و پری اند. در «باغ» است که کامروپ گرفتار دیو دوآلپا می شود، پدیا چند (t) (petiyachan)، پس از غرق شدن کشتی با تخته پاره ای به «باغی» خوش و دلکش می رسد که: "بستانچی باشی قدرت نظیر آن باغ طرح نکرده". (همان: ۲۶) و...

- جزایر

جزایر؛ پل ارتباط قهرمان از یک مرحله ی ناخوشایند به مرحله ای خوشایند و مطبوع و روح افزایند. حدفاصل قطب تاریکی و قطب روشنی داستان اند. کامروپ پس از آنکه از مهلکه‌ی «سیدهر» پری زاد مذکر؛ جان به در می برد؛ دیوان در یک طرفه العین وی را به جزیره ای خشک رسانیدند. پس از شکر عظیم حق به سرزمینی با آبهای لطیف و خوشگوار، مرطوب با اشجار انبوه و سایه دار که از خارهای دلآزار خالی و منزّه بود، رسید. (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۱۷) راجه جپتی پدر کاملتا (قطب مخالف رفتار عاشقانه) والی جزیره سیلان است. اصولاً دیوان از جزیره ها بر می خیزند. جزیره خاستگاه دیوان است.

- کوه‌ها (قاف)

کوه قاف رمز واسطوره ای عرفانی است. دختر پریزادی همراه با پرستاران، کامروپ را بر تخت سواری خود گرفته؛ پرواز می کند و به کوه قاف، دار السلطنه پدرش می رساند. «سیدهر» پریزاد نیز به دیوان دستور می دهد؛ کامروپ را در کوه قاف دستگیر کنند. این کوه نمادین؛ قلّه سلطنت شاه و شیطان است. از دیگر مکانها، سایه درختان، کوه؛ رود عظیم و سایر عناصر اقلیمی اند؛ که در قصه به عنوان نشانه‌های کارکردی عبور از دنیای واقعی به دنیای فراواقعی؛ رمزگذاری می شوند. در آغاز قصه؛ کامروپ و مترچند؛ وقتی در خواب؛ وارد باغ کاملتا می شوند، راه خروج از باغ به روی شاهزاده کامروپ و مترچند وزیر زاده؛ بسته می شود و در پای درختی که احتمال آمدن کسی در آنجا نبود. گرفتار پرستاران رانی کاملتا می شوند. کامروپ پس از گذشتن از جزیره خشک

هنگامی که به وساطت مادر پریزاد مذکر (سیدهر) از چنگال آنها آزاد می‌شود: "به سرزمینی با باغهای انبوه و فرش ریاحین اخضر که از خارها؛ مصفاو منزّه بود می‌رسد، پیری را در « سایه ی درختی » می‌بیند؛ که چهره ی انسانی دارد. سر راه مسافران خسته و محنت زده باز می‌شود، اما بعد می‌فهمد این موجود، دیو دو الپاست (فائز نظر، ۱۲۳۱: ۱۸) همین طور مترچند و کامروپ در قطع طوارق؛ قبل از یافتن پدیاچند؛ به پای کوهی می‌رسند. در حال عبور زیر سایه ی درختی از شدت خستگی متوقف می‌شوند؛ برای لحظاتی، گوش به زبان انسانی طوطی ای؛ می‌سپارند؛ که بر فراز درختی نشسته است. (همان: ۲۴). این مکانها محل آفرینش و به وقوع پیوستن اتفاقات مهم و سرنوشت ساز و نیز به اوج رسانی جذابیت قصه اند. شهر (anath) اناث (شهر زنان)، نیز از شگفتی های دنیای برتر داستان است؛ که اهل شهر با دیدن هیئت ذکور، ازدحامی عظیم کرده، کامروپ را به جرم خلاف جنس بودن چون مجرمان به شحنه ی شهر می‌سپارند (همان: ۱۱).

-رشته موهای دیو

دیگر از عناصر فراطبیعی در نسخه مورد بحث، رشته موهای جادویی ست. دریافت چند رشته مو "از تن «هدم دیو» از سوی مترچند وزیر، یار همراه قهرمان قصه در عبور از موانع، شایسته توجه است. آنجا که "مترچند" وزیر زاده، دوست و رفیق شفیق کامروپ (قهرمان اصلی قصه)؛ به دیوی با نام "هدم" می‌رسد، نزد وی جزع و فرج نموده؛ از دور افتادن از رفیقان و سختی و مشکلات راه؛ شکایت می‌کند؛ آن دیو از معجون محبت خود که شفابخش وزیر زاده در این مرحله (رشته موی سحرآمیز) است؛ سخن می‌گوید: «دلایز است افسون محبت/ شفا بخش است معجون محبت / محبت گر بود کامت بنا چار / کند گر دیو گردد گرددت یار. چند مو از تن خود به من داد که در حالت حدوث واقعه صعّب به یاد (من = دیو) موی بر آتش بگذارد در رفع حادثه ممد خواهم شد» (فائز نظر، ۱۲۳۱: ۲۳). همین نشانه به کامروپ منتقل می‌شود تا قهرمان اصلی، هنگامی که در چاه راجه چپرتی پدر کاملتا اسیر شده به آتش دود کند، او و رفیقان را نجات دهد. (همان: ۷۵).

- رشته ی کبود

در تبدیل و تناسخ "پدیا چند"، زن زشت چهره که پدرش رئیس دیوان، و مادرش سرآمد ساحران و جادوگران است؛ با خواندن و دمیدن افسون بر «رشته کبود» آن را به پای وی بسته؛ پدیاچند را به صورت طوطی ظاهر نموده؛ تا بتواند به مکان های ممنوعه ی داستان ورود کند. (در

پیش گفته شد). پدیاچند در رفت و برگشت به دنیای واقعی و فرا واقعی؛ بین حالت طوطی و انسان شدن (به عنوان نیروی یاری کننده)؛ واسطه‌ی وصال کامروپ و کاملتا می‌شود. (همان: ۲۴ و ۲۵).

- سنگ سحرآمیز

از دیگر اشیاء افسانه‌ای، وجود **سنگی** معجزه‌آسا است که کیفیت اشیاء را تغییر داده، به جنس فراتر تبدیل می‌نماید. و آن وقتی است که کامروپ، همان درویش (مرتاض کیانی اچارچ) دعا کننده؛ برای تولدش آن را؛ در صومعه‌ی بین راه می‌بیند، این در حالی است که کامروپ در تردد به سر می‌برد اما؛ درویش از او می‌خواهد چندی در صومعه توقف نماید تا برایش دعا کند، در لحظه‌ی رخصت، سنگی که به مجرد اتصال خود آهن را به طلای ناب تبدیل می‌کند؛ به وی می‌دهد. همین سنگ است که کامروپ در جنگ با پدر معشوقه اش "کاملتا" از آن استفاده کرده و به وسیله آن بر حاکم سران‌دیب پیروز می‌شود. این سنگ نیز از نیروهای یاری دهنده‌ی قهرمان به شمار می‌آید. (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۷۷)

سه شیء افسانه‌ای در قصه‌ی کامروپ و کاملتا

در قصه‌های عامیانه گاهی قهرمان شیء افسانه‌ای را از طریق بیک، از معشوق خود دریافت می‌نماید و یا برای او می‌فرستد. در قصه‌ی کامروپ نیز از سه شیء افسانه‌ای یعنی "انگشتری"، لعل و "معجز" سخن به میان می‌آید:

- انگشتری و لعل

در قصه‌ی مورد بحث؛ انگشتری و لعل ملازم تقدیر قصه است. لعل همان گرو گذاری (نذر) پدر کامروپ؛ برای تولد فرزندی ست که در پایان داستان، پدر کاملتا نا خواسته، خریدار آن می‌شود. هنگامی که چترمن مصور بر بالین کاملتا، دستیار دهنترز طبیب در معا لجه‌ی رانی کاملتا است؛ کاملتا با ترخیص چترمن از بند پدرش؛ انگشتری خود را به چترمن تفویض می‌نماید تا در اولین فرصت آن را به کامروپ برساند. چترمن در معبد ذوارکار با کامروپ ملاقات می‌کند و انگشتری محبوب را به وی تقدیم می‌کند. «چترمن انگشتری کاملتا را به کامروپ گذرانید، کامروپ با دیدن نشانه، ابتدا ساعتی از هوش رفت، پس از هشیاری، انگشتری یار را به لب اضطرار بوسید و بر دیده‌ی هجران گذاشته؛ از آب سرشک شست و شو بخشید. (فائز نظر، ۱۳۳۱: ۴۶) همین جا است که کامروپ حقیقت ارسال انگشتری را از چترمن جويا می‌شود؛ چترمن حکایت در بستر بیماری

افتادن رانی کاملتا و تحت معالجه بودنش را خبر می دهد. کامروپ به ازای این خبر؛ نذر سلامتی می کند. اما او جز یک لعل گران قیمت چیز دیگری برای اعطای به کاملان و مقبولان که قرار است برای بهبودی یارش؛ کاملتا دعا کند، ندارد. لذا آن را به حاکم آن جا می فروشد. حاکم از طریق شخصی به نام "ماتگچند جوهرشناس" پدیا چند را پیدا می کند. پدیا چند، راز نذر نمودن پدر کامروپ را شرح می دهد. پدر کامروپ نذر نموده بود، وقتی پسرش به حد بلوغ برسد؛ لعل را به شکرانه ی سلامتی پسرش (کامروپ)، به صلحا و مستحقان ببخشد (همان: ۴۷). به این ترتیب حلقه ی گمشده داستان، به دست ماتگچند جوهر شناس گشوده می گردد.

- معجر

دهخدا معجر را اسم عربی و بر سر افکنندنی زنان، مقنعه، مقنعه، روپوش زنان و با لفظ بستن و در سر کشیدن و برسر گرفتن به یک معنی مستعمل دانسته. در ادامه آورده: جامه ای که زنان برسر می پوشند تا حفظ کند گیسوان آنها را و با شامه نیز گویند. چارقد. نصیف. خمار جمع معاجر. (دهخدا: ۲۱۱۳۱). در اثنای قصه، آن جا که تنها دو هفته به مراسم سوینبر (فراخوانی راجه شاهزاده های ممالک قریب و بعید برای حمایل افکندن) باقی مانده؛ کامروپ، طبق دستور سابق؛ پدیا چند را به شکل طوطی ساخته، نزد کاملتا می فرستد، کاملتا رشته ی سیاه را از پای پدیا چند گسسته، به شکل انسان در می آید، و پیغام کامروپ، مبنی بر ارسال "معجر" که گفته بود: بفرست تو معجر سر خویش / تا بو کنم و بدارمش پیش. رانی کاملتا: بشنید چو این پیام رانی / خوش شد به کمال شادمانی / معجر که به فرق داشت آن را / بسپرد همان پیام خوان را / هم گفت دعا به شوق بسیار / آن کاملتا؛ به عاشق زار. پدیا چند دوباره در شکل طوطی به حضور کامروپ می رسد تا معجر خواسته شده را به عاشق بسپارد. کامروپ معجر را چندین بار می بوید و: هر مرتبه خود ز بوی معجر / می کرد مشام جان معطر (فائز نظر ۱۳۳۰: ۷۰). با عبور از این مرحله، به یکمین روز باقی مانده از مراسم سویمبر می رسیم و کامروپ آخرین پیام خود را که تقاضای گل افکندن به گردن اوست در مراسم سویمبر از طریق پیک طوطی شونده (پدیا چند) به کاملتا می رساند.

نتیجه

یکی از منظومه های عاشقانه که اصلی هندی دارد؛ قصه ی ناشناخته عشق «کامروپ و کاملتا» یا دستور همّت روایت عاشقانه عامیانه در عشق شاهزاده کامروپ پسر راج پت، پادشاه اودی پور به کاملتا شاهخت سر اندیب (سری لنکا) متعلق به قرن سیزده است. سراینده، میر محمد مراد

لایق جونپوری است که در دوره ی اورنگ زیبِ عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق) سمتِ واقعه نگاری لاهور را برعهده داشته است. وی این مثنوی را به سال ۱۰۹۶ به نام اورنگ زیب در بحر هزج و به خط نستعلیق نگارش نموده است. قائل نظر، تحریر کننده ی قصه در ۱۲۳۰ قمری است که تغییراتی در بازنویسی داستان به وجود آورده است. از آنچه دربرخوردهای اتّفاقی قهرمانان با موجودات دنیای ماوراء طبیعی، در دنیای واقعی می توان در این میراث فرهنگی-ادبی مشاهده نمود می توان به این موارد اشاره کرد:

جادوگران، پریان، باغ ها، جزایر، دیوان و ابزار افسون ساز. این نیروها دارای خویشکاری های متضادی اند، که در قصه، گاهی بازدارنده ی مسیر قهرمان، و زمانی یاری دهنده ی او به سوی مقصودند مثل استفاده از وسایل جادویی، ربودن، اغوا نمودن، جانوران عظیم الجثه، افسون خواندن، طوفان، مرتکب قتل شدن، سپردن اشیاء افسانه ای به پیک موردنظر و نظایر آن ها.



منابع

- ۱- الارّ جانی، فرامرزیبن خدادادابن عبد الله الکاتب، سمک عیار ، تصحیح پرویز ناتل خانلری، جلد ۴ و ۵، چاپ چهارم، تهران: آگاه. ۱۳۸۵.
- ۲-برزگر خالقی، محمد رضا، شاخ نبات حافظ، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۲.
- ۳-تالکین، جی، آر، آر، فانتزی و کودکان، ترجمه غلامرضا صراف، کتاب ماه کودک و نوجوان، ش ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶.
- ۴-دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۳۷۷.
- ۴-ذو الفقاری، حسن، یک صد منظومه ی عاشقانه ی فارسی، چاپ اول، تهران: چرخ، ۱۳۹۲.
- ۵-رضازاده شفق صادق، وسعت انتشار زبان و ادبیات فارسی، ارمغان، شماره ۱، تهران: ۴ ° ۹، ۱۳۳۶. ص ۷.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، حجت الله اصیل، تهران: نی، ۱۳۷۸.
- ۷-شمیسا، سیروس، فرهنگ اشارات (۲ جلدی)، چاپ نخست، تهران: نشر میترا، ۱۳۸۷.
- ۸- صدیقی، طاهره، داستان سرایان فارسی در سند، ۱۳۸۵/۳/۶، www.icro.ir/index.as.
- ۹-فائز نظر، قصه ی کامروپ و کاملتا، نسخه خطی، تهران: کتابخانه ی مجلس شورای ملی، ۱۳۳۱ قمری.
- ۱۰-قدمیاری، کرمعلی، کارکرد عناصر فانتزی در منظومه ی غنایی همای و همایون، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان: سال یازدهم، شماره بیستم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۲۳۸ تا ۲۱۷.
- ۱۱-مزدا پور، کنایون، افسانه پسری در هزار و یکشب، شهلا لاهیجی، تهران: روشنگران، ۱۳۷۷.
- ۱۲- معدن کن، معصومه و الیاسی پور، عزیز، ساختار داستان نویسی هندی و ویژگی های آن، چاپ ۱۳۸۸، تبریز: نشریه ی علمی-پژوهشی زبان و ادب فارسی سال ۵۲، ش ۲۱۱، ص ۱۵۱.
- ۱۳-هرمان آته، تاریخ ادبیات فارسی، ۲۵۳۶، ترجمه با حواشی: رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴-یلمه ها، احمدرضا، قصر بی قراری، چاپ اول، تهران: ناشر: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۲.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی